

اصیل یوسفی. محمد رفیع

رنگ و رنج (هنرآوران هری) / محمد رفیع اصیل یوسفی. - مشهد: سنبله.

مؤسسه خیریه امام جواد (ع). انور فرهنگی و هنری. ۱۳۸۴.

ISBN: 964-392-196-4

۵۲۶ ص. مصور. نمونه. عکس.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: بصورت زیر نویس.

۱. هنر - افغانستان. ۲. هنرمندان - افغانستان - مصاحبه ها. ۳. خوشنویسان - افغانستان - مصاحبه ها.

۴. خوشنویسی - افغانستان. ۵. میثاقور - افغانستان. ۶. نقاشی - افغانستان.

الف. عنجان.

۹ ر، الف ۷۲۹۲ / ۸۱۱ / ۵۸۱ ۷۰۰

۸۲ - ۲۲۰۹۳ م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه خیریه امام جواد (ع) (کانون هنرهای زیبا)

● رنگ و رنج ● محمد رفیع اصیل یوسفی

● تایپ: طاهره امیری ● ویرایش و صفحه‌آرایی: محمد کاظم کاظمی

● امور گرافیک: وحید الله عباسی

● ناشر: سنبله ● بانی نشر: خانواده قناریان

● چاپ اول: مشهد: بهار ۱۳۸۴ ● چاپ: دقت (۰۵۱۱۳۴۱۹۵۶۰)

● شمارگان: ۲۵۰۰ ● قیمت: ۲۰۰۰ تومان (۱۰۰۰ افغانی)

● کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

ISBN: ISBN: 964-392-196-4

شابک: ۹۶۴ - ۳۹۲ - ۱۹۶ - ۴

مراکز توزیع:

هرات: بازار ملک، انتهای کوچه مسجد جامع صادقیه، دفتر مراجعات مؤسسه.

مشهد: سی متری طلاب، بلوار ابرو یحان، جنب مسجد رضوی، دفتر مراجعات مؤسسه.

آلمان: هامبورگ، مسجد بلال، آقایان ملک فدایی و سید جلیل هاشمی



رنگ ورنج

(بہ انضمام یادوارہ ہنر آوران ہری)

محمد رفیع اصیل یونسز

مشید، ۱۴۸۴

۷	پیشگفتار / سید ابوطالب مظفری
۱۵	سخن نخست / محمدرفع اصیل یوسفی
۱۹	یادنامه استاد محمدعلی عطار هروی
۲۱	گنج گهر / براتعلی فدایی هروی
۲۳	پیرامون حسن خط و هنر خوشنویسی / محمدرفع اصیل یوسفی
۲۷	به یاد پیشکوتان هنر افغانستان / محمدرفع اصیل یوسفی
۴۳	هنر خط در کلک عطار / عبدالغنی نیک سیر
۵۵	خبر و خاطره / گل احمد نظری آریانا
۶۵	نوای نی / احمدغنی خسروی
۶۹	خاطره‌ای از استاد عطار هروی / نجیب‌الله انوری

برگی از یادداشت‌های استاد محمدعلی عطار	۷۱
این گلستان همیشه گلزار است / محمدرفع اصیل یوسفی	۷۳
هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق / گفت‌وگو با استاد محمدعلی عطار	۸۵
یادی از کلک سحرانگیز هری / محمدرفع اصیل یوسفی	۱۰۳
پدرم، مهربان بود / گفت‌وگو با محمود عطار هروی	۱۱۱
معرفی تنها هنرمند معاصر	۱۱۵
غبارروبی کتیبه‌ها / محمدآصف فکرت	۱۱۷
خورشیدی در کسوف / براتعلی فدایی هروی	۱۲۵
یگانه هنرمند / براتعلی فدایی هروی	۱۲۹
گوهر کان هنر / محمدظاهر رستمی هروی	۱۳۳
رحلت عطار / محمدناصر کفایش	۱۳۵

یادنامه استاد محمدسعید مشعل	۱۳۹
سیمای صورتگران / محمدرفع اصیل یوسفی	۱۴۱
معراج حضرت رسول / آیدین آغداشلو	۱۶۷
مشعلی در ظلمات / گفت‌وگو با استاد محمدسعید مشعل	۱۷۳
مشعل، مشعلدار هنر / محمدرفع اصیل یوسفی	۱۸۵
چند خاطره از مشعل افروز مکتب بهزاد / محمدآصف فکرت هروی	۱۹۳
در رثای مشعل هنر	۱۹۹
سرو هنر هری / محمدظاهر رستمی هروی	۲۰۷
مشعلی باز به فانوس هری می‌سوزد / محمدرفع اصیل یوسفی	۲۱۱
پیغام غم / براتعلی فدایی هروی	۲۲۱

یادنامه استاد امین‌الله پیرزاد هروی	۲۲۷
دیدار با استاد پیرزاد / گفت‌وگو با استاد امین‌الله پیرزاد	۲۲۹
اوراق ما به صفحه‌گیتی نشان ماست / گفت‌وگو با استاد امین‌الله پیرزاد	۲۳۹
سر زلف خط ناید آسان به کف / گفت‌وگو با استاد امین‌الله پیرزاد	۲۴۵

- پیرزاد هروی، چراغدار عرصه جمال و جلال / م. انوش ۲۵۷
- هنر + زندگی = زیبایی / یادداشتی از روانشاد پیرزاد هروی ۲۶۱
- هنر خط، بدون پیرزاد ۲۶۳
- استاد پیرزاد در نگاه صاحبان اندیشه و هنر ۲۶۵
- پله پله تا ملاقات خدا / بصیر احمد حسین زاده ۲۶۹
- در سوگ استاد / میرویس رضازاده ۲۷۵
- گوشه‌ها و خوشه‌هایی از خاطرات استاد پیرزاد / محمدرفع اصیل یوسفی ۲۷۹
- شهروند بلخ و غزنین و هری ماییم / چند سخنرانی از اندیشمندان ۲۸۵
- یاد یار مهربان ۳۰۹
- یاد باد، آن روزگاران یاد باد ۳۱۷
- گوهر کان هنر / براتعلی فدایی هروی ۳۲۵

رنگ و رنج ۳۳۳

- طلایه / محمدرفع اصیل یوسفی ۳۳۶
- هنرمند جوان هرات / چنگیز پهلوان ۳۳۷
- عشق × عقل = صفر / گفت‌وگو با خلیل‌آقا ازهر هروی ۳۴۱
- حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / گفت‌وگو با سید مقصود خوشبخت ۳۴۹
- مردی در بوستان هنر از تبار بهزاد / گفت‌وگو با خلیل‌آقا ازهر هروی ۳۵۷
- هنر به انسان آرامش می‌دهد / گفت‌وگو با نادیه سعیدی ۳۶۵
- آشنایی با یک خوشنویس هرات / گفت‌وگو با سید محمد موسوی ۳۶۹
- هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز / گفت‌وگو با نجیب‌الله انوری ۳۷۳
- خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم / گفت‌وگو با محمد مهدی بنایی ۳۷۹
- رهرو هنر عطارم / عبدالجلیل توانا ۳۸۵
- رهنوردادی هنرم / محمد ناصر طالب ۳۸۷
- لال است همچو غنچه زبان در بیان هنر / محمدرفع اصیل یوسفی ۳۹۱
- نمایه هنرمندان معاصر ۳۹۵

پیشگفتار

یا جنیل

مشق نام لیلاً

این کمترین بندگان حضرت حق، بدور از شکسته‌نفسی‌های معمول و مرسوم، در کمال صحت عقل و سلامت مزاج اقرار می‌کند که در موضوع این کتاب که حکایت دل‌انگیز نگارگران خاک نگارخیز هرات است، نه تنها بی‌سواد تشریف دارم که بی‌استعداد نیز هستم. شاهد هم نیز تمام آنهایی اند که در این سالها «خط» و «ربط» مرا دیده‌اند، و از ناخوشی آن نالیده‌اند. پس آنچه می‌نویسم از باب شناخته‌های حصولی نیست و نباید برای مخاطبان توهم نگارش یک مقدمه تخصصی در موضوع را برانگیزد که خیالهای پریشان و تجربه‌های نابسامان شاعری - به قول حضرت مولانا - «دلدار» است که در مقابل حکم دوستانش جز تسلیم و رضا چاره‌ای ندارد؛ خصوصاً که آن دوست، نازنینی چون رفیع اصیل یوسفی باشد.

بگذارید از بیان یک تجربه شخصی شروع کنم. من در عمر نه‌چندان بلند خود با دوستان هنرمند بسیاری حشر و نشر داشتم؛ از شاعر و نویسنده و خطاط گرفته تا دیگر و دیگران. در هر کدام از این دوستان، ویژگیهای غالبی را مشاهده کرده‌ام که برایم جالب بوده است و گاه پیش خودم این ویژگیها را دسته‌بندی کرده‌ام و به برداشتهای انسان‌شناسانه و تیپ‌شناسانه‌ای دست

یافتد که بد نیست شما نیز بدانید. من دوستان شاعر را اغلب پری رویانی دیده‌ام که تاب مستوری ندارند. این گروه، گذشته از داشتن صفاتی مانند شوریدگی و... آدم‌هایی هستند مخاطب‌جو. همان لطیفه معروفی که گفته‌اند «شاعری رفت پیش پزشک و گفت دلم درد می‌کند. پزشک که آدم ظریفی بود، گفت: تازگی شعر سروده‌ای؟ شاعر گفت: بلی، چند غزل. گفت: بخوان! شاعر خواند و درد دلش تمام شد» حکایت از این خصلت شاعرجماعت می‌کند. من فکر می‌کنم اگر شاعر، در حین سرایش مخاطب فرضی و بعد از آن مخاطب واقعی نداشته باشد، نمی‌تواند شعر بسراید. مخاطب دوشادوش شعر و شاعر حرکت می‌کند، زیرا شعر یک هنر کلامی است که با پیام و انتقال معنی ربط مستقیم دارد. این بیت حضرت مولانا را از این زاویه نیز می‌توان نگریست.

ای که درون جان من تلقین شعرم می‌کنی

گر دم زخم خامش کنم: ترسم که فرمان بشکنم

یعنی در پروژه سرایش شعر، یک کارفرما وجود دارد که از بیرون به شاعر تلقین شعر می‌کند. و باز شعر در یک سیر صعودی، بعد از سروده شدن، بر آن کارفرما عرضه می‌شود. کارفرمایی که این بار در نقش مخاطب ظاهر شده است. این نقش تعیین‌کننده مخاطب را شما در ایجاد معنوی ترین آثار ادبی فرهنگ ما نیز می‌توانید مشاهده کنید. از باقی آثار ادبی که به فرمان مستقیم و غیرمستقیم فلان سلطان و بهمان وزیر سروده شده و بعد از پایان کار نیز بر آنها عرضه شده است، می‌گذریم و فقط تأملی می‌کنیم به نحوه سرایش «مثنوی معنوی» و «دیوان کبیر شمس» که به گمان من در تاریخ ادبیات ما بی‌اعتناترین آثار نسبت به انگیزه‌های بیرونی است و به اعتراف بار بار سراینداش، مهار سرایشش به دست کشنده‌ای ناپیداست. اما همین دو اثر معنوی را ببینید که چه مقدار وامدار کارفرمایی چون شمس تبریزی و مخاطب خلاق چون حمام‌الدین چلبی است:

ای ضیاء الحق، حسام‌الدین! توی

که گذشت از مه به نورت مثنوی

همت عالی تو ای مرتجا
 می‌کشد این را، خدا داند کجا
 گردن این مثنوی را بسته‌ای
 می‌کشی آن سوی که دانسته‌ای
 مثنوی پویان، کشنده ناپدید
 ناپدید از جاهلی که ش نیست دید
 مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای
 گر فروز گردد، توانش افزوده‌ای
 مثنوی از تو هزاران شکر داشت
 در دعا و شکر کفها برفراشت^۱

این اولین و آخرین مورد نیست که شاعر از کشنده‌های خودش به این شیفتگی و شیدایی سخن می‌گوید؛ که سراسر این دو کتاب بزرگ انباشته از این اشاره‌هاست.

اما، بزرگواران قصه‌نویس با وجود اندک اشعه بدبینی که از خودشان ساطع می‌کنند و به‌ظاهر نشان می‌دهند که پروای مخاطب را ندارند - که منظورشان البته مخاطب محفلی است - وقتی در کار و کردارشان دقیق می‌شوی، می‌بینی که غوغای مخاطب‌یابی چنان گرد و خاکی در جهان نفسانی‌شان برانگیخته است که بیا و تماشا کن. در باره این جماعت صادقانه‌ترین اعتراف همان سخن معروف مرحوم صادق هدایت است که از سایه‌شان هم که شده مخاطب می‌تراشند. حال بگذریم از هنرهایی چون سینما و رقص و غیره که بدون تماشاگر اصولاً ضرورت وجودی‌شان مختل می‌شود.

اما آن چیزی که من از تدبیر در زندگی هنرمندان هنر خط دریافته‌ام، علاوه بر نظم و آرامش فوق‌العاده، بی‌توجهی‌شان به مخاطب یا به تعبیر بهتر تماشاگر بوده‌است. این جماعت حاضرند سالها در کنج دنج حجله هنر بنشینند و با زلف سیاه مرکب، عارض سفید کاغذ و ضمیر صافی قلم نی

معاشقه کنند و اصلاً هم یادشان نیاید که کسی پشت سرشان به تماشا ایستاده است یا خیر. گویی اینان کوی دوست خودشان را در خلوت گزیدگی شان یافته‌اند و نیازی به سیر باغ و صحرا حس نمی‌کنند. این است که من نمایشگاه‌های مرسوم را که در این روزگار در گوشه و کنار برگزار می‌شود، پدیده‌ای مدرن و تقریباً منافی با روح تجزّدخواه هنر خط و خطاط جماعت می‌دانم که در فرهنگ ما سابقه نداشته است. بنابراین، خط در میان هنرها اخلاص‌مندترین است و به تبع، خطاطان مخلص‌ترین هنرمندان هستند. اخلاص یعنی این که در کارشان شرک مخاطب ندارند و تنها برای دل و دلدارشان کار می‌کنند. این است که من هرگاه خطاطی را می‌بینم که سر بر زانوی مراقبه نهاده و در کار نگارش خط است، بی درنگ این داستان را به یاد می‌آورم که نمی‌دانم کی و کجا دربارهٔ مجنون عامری خوانده‌ام:

صحرا نوردی به تصادف مجنون را در حالی می‌یابد که انگشتانش را قلم کرده و نقشی را بر روی صفحهٔ صحرا نقاشی می‌کند.

دید مجنون را یکی صحرا نورد

در میان بادیه بنشسته فرد...

گفت: ای مجنون شیدا! چیست این؟

می‌نویسی نامه، بهر کیست این؟

استدلال اشترچران دقیقاً ناظر به خصیصهٔ مخاطب جوی اثر است.

می‌گوید چرا کار بیخودی می‌کنی؟ آنچه می‌نویسی پیش از آن که کسی حتی

آن را بخواند - حال بگذریم از لیلا - چند لحظه بعد توسط باد بیابان محو

خواهد شد. جوابی که مجنون می‌دهد، شاهد مثال ماست.

گفت: مشق نام لیلا می‌کنم

خاطر خود را تسلّا می‌کنم

• ناچشیده جرعه‌ای از جام او.

عشقبازی می‌کنم با نام او

این تمثیل، حکایت‌گر داستان زندگی خطاطان این حوزهٔ فرهنگی است.

نمی‌توان عنوانی بهتر و رساتر از عشق‌بازی با نام معشوق بر هنر خطاطان در

فرهنگ اسلامی گذاشت. آن همه کار طاقت فرسا که در خوشنویسی قرآن مجید و اسماء الحسنای الهی و باقی متون عرفانی در طول تاریخ توسط این عاشقان گمنام انجام شده است، با هیچ فرضیه دیگری جز منطق عشق، قابل تفسیر و توجیه نیست. از همین روست که خط را در میان سایر هنرها، هنر ناب فرهنگ اسلامی دانسته‌اند، زیرا خط و معماری از متن این فرهنگ برخاسته و به عبارتی، معنوی‌ترین هنرها نیز هست.

اما با اندوه فراوان باید خاطر نشان کرد که این هنر، یادگار دورانی است که فرهنگ معنوی در این سامان جوان و رو به کمال و پیشرو بوده و هنوز به آفت‌های مانند رخوت، رجعت و نیز صنعت‌زدگی مدرن گرفتار نیامده بوده است. همان‌گونه که پیام‌معنوی، حکمت و فلسفه‌اش آفاق را درمی‌نوردید و عقول را مسخر می‌کرد، ادبیات و هنرش نیز چشمها را خیره می‌کرد. اما در زمان و زمانه ما که اخلاص و عشق، معنی و مبنای خودش را از دست داده است، دیگر از این‌گونه هنرها نیز نمی‌توان به جد حرف زد، زیرا عقل ابزاری آدمی پیش خودش محاسبه می‌کند که وقتی سی شود زیباترین قلمها را در کمترین زمان با هزینه‌ای اندک توسط رایانه و ماشین تایپ به دست آورد، چرا یک آدم عاقل عمرش را در پای آموختن هنر خط و نوشتن مثلاً دیوان حافظ و مثنوی خاک کند؟ امروزه از اخلاص و مفاهیمی از این دست، به «سادگی» تعبیر می‌کنند. سادگی یعنی تن ندادن به معیارهای عقل معاش‌اندیش و ابزار ساز.

آری، این روزها روز دیگری است. آن زیرکی‌ای که افرادی چون مولانا و سایر معنویت‌گرایان از آن سخن می‌گفتند و خلق را از آن انذار می‌داند و برحذر می‌داشتند، دیگر کاملاً بر جان و جهان انسان معاصر سایه افکنده و نمود عینی و آشکار و عنان گسیخته‌اش را ما در افغانستان امروز شاهدیم. نمی‌شود، بگذارید باز سری به دفتر چهارم مثنوی بزنیم و قصه زیرکی انسان معاصر را از زبان خودش بشنویم

داند او کو نیک‌بخت و محرم است

زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است

زیرکی ستاحی آمد در بحار
 کم رهد غرق است او پایان کار
 هِل سباحَت را، رها کن کبر و کبر
 نیست جیحون، نیست جو، دریاست این
 وانگهان دریای ژرف بی پناه
 در ژباید هفت دریا را چو کاه
 عشق چون کشتی بود بهر خواص
 کم بود آفت، بود اغلب خلاص
 زیرکی بفروش و حیرانی بخر
 زیرکی ظن است و حیرانی نظر
 عقل قربان کن به پیش مصطفی
 حَسْبِيَ اللَّهُ گو که اللَّهُمَّ كَفَى
 همچو کنعان سر ز کشتی وامکش
 که غرورش داد نفس زیرکش
 که برآیم بر سر کوه مشید
 منت نوحم چرا باید کشید...
 کاشکی او آشنا ناموختی
 تا طمع در نوح و گشتی دوختی
 کاش چون طفل از حیل جاهل بودی
 تا چو طفلان چنگ در مادر زدی

بلی، این شعر تصویر دقیقی است از دنیای که ما در شرف تجربه کردن
 آن هستیم و این روزها در رسیدن به آن از خرد کلان مسابقه گذاشته ایم. در
 این عصر، عشق افسانه است و تن دادن به لوازم آن، سادگی، بی گمان این
 روزها ذهن یکایک افراد این سرزمین، به نوعی صحنه جدال این دو مدعی
 است؛ صحنه ای که در آن دو ساحت وجودی ما به چالش با یکدیگر نشسته و
 مدام در حال محاجه گردن اند، هیچ کدام تقصیری ندارند و جای سخن گفتن
 از قصیرها هم اینجا نیست. «هریکی بر طینت خود می تنیده، بحث ما این

است که این‌گونه است و چون اینگونه است، پس امید به رشد بعضی از امور نباید داشت. در عصر ما آن دو بحر شور و شیرین به هم رسیده‌اند «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» و در چنین دریایی تنفس و حیات بعضی از ماهیها به خطر افتاده است. یکی از آن ماهیها، هنرهایی چون خط و معماری سنتی است که در فضای فرهنگ سنتی ما بالیده‌اند و امروزه بیرون از آب، جان می‌کنند. در چنین احوالی حرف‌زدن و دفاع‌کردن از این امور کار ساده‌ای نیست. اکثر افراد به این امور مشکوک نزدیک نمی‌شوند و سلامت را برکنار می‌دانند و اگر گاه‌گاهی روشنفکرانی پیدا شوند که به این آثار روی خوش نشان بدهند، آن نیز از باب نیاز معنوی نیست، که نگاهشان نگاه یک توریست به آثار عتیقه و آثار تاریخی است که به درد موزه‌ها و گذاشتن در کلکسیونهای شخصی سرمایه‌داران بی‌درد می‌خورد، نه به درد زندگی. دیگر نه از تربیت چنین نسلی که وارث این هنرها باشد خبری است و نه تحقیق از چنین نسلی کاری ساده. آموزش تجربی هنر خط به طریق سنتی استادی و شاگردی در باقی ولایات کشور مدتهاست که برافتاده و به یقین که در هرات عزیز نیز این سنت قوت دیروز و پریروز خودش را ندارد.

در چنین احوالی، رفتن به دنبال این‌گونه افراد و از کار و کردار آنها حرف‌زدن، به جستن گنجینه در خرابه‌ها بی‌شابهت نیست. این است که به نظر من کار جناب یوسفی بزرگوار، هم «اصل» است و هم «غریب». معلوم می‌شود هنوز نشانی از آن سادگی نخستین در جان ایشان است که به جای رفتن دنبال سیاست و کیاست و احراز مقام در کدام موسسه حقوق بشر، آمده‌اند کتاب «رنگ و رنج» گردآوری و تألیف می‌کنند.

هیچ‌کس در عالم اقبال فارغ‌بال نیست

رخش نتوان تاختن «بیدل» بد پشت بامها

یا حق

سید ابوطالب مظفری

۱۳۸۳/۶/۱۲

سخن فحسیت

به نام آفریننده زیانیها

حوالی سالهای آخر دهه چهل شمسی بود که در همسایگی مغازه پدرم با استاد یگانه و گرانمایه، جناب محمدعلی عطار هروی آشنا شدم و این آشنایی، سالهای متمادی پایید. به یاد می آورم که مرحوم پدر بزرگم حاجی محمدعلی یوسفی، روزی دستم را گرفت و پیش استاد عطار برد و گفت «برای این تازه شاگرد سرمشق بدهید تا برای آینده تان توشه ای باشد.»

اگرچه من هنرمند نشدم، روح هنردوستی در وجودم جوانه زد. از آن روز به بعد بود که معلمان من در مکاتب سیفی و جبلی و ایستة جامی هرات همواره از خط خوش من تعریف و تمجید می کردند. بعدها که افتخار شاگردی استاد پیرزاد را یافتم، بیشتر اوقات در محضر آن بزرگوار مشق شکسته نستعلیق می کردم تا این که در اواخر دهه پنجاه شمسی

کودتای شور زلزله‌ای کوبنده بر پیکر افغانستان وارد ساخت و از آن روز به بعد، قریب یک ربع قرن، بهترین دوران عمر و جوانی در آوارگی و هجرت سپری روزگار هجران و غربت شد.

در محیط مهاجرت نیز، سالهای متمادی با عزیزان هنرمند وطن محشور بودم و این برایم افتخاری بزرگ بود، تا این‌که در اواخر سال ۱۳۸۱ که هنرمند متعهد و دردمند دیار هنرپرور هرات به طور ناگهانی رخ در نقاب خاک کشید. آن وقت، برآن شدم تا مجموعه‌ای به یادبود آن زنده‌یاد تدوین کنم، اما به علت مریضی و کسالتی که عاید حالم بود، نمی‌توانستم کاری درخور مقام و جایگاه حقیقی آن هنرمند مردمی ارائه کنم.

بعد از بهبودی نسبی‌ای که به لطف و مرحمت خداوند نصیب شد، تصمیم گرفتم که دایره‌ای یادواره را وسیع‌تر سازم. با همین نیت راهی شهر باستانی هرات شدم و انگیزه خود را با فرهیختگان و اندیشوران آنجا نیز در مین گذاشتم. دوستان و فرهنگیان دلسوز، ضمن تشویق من، وعده همکاری سپردند و نتیجه این تلاش و کوشش، کتابی است که اکنون در دسترس شما عزیز قرار گرفته است.

این مجموعه به جهت داشتن تحقیقات و مقالات پژوهشی که در زمینه هنرهای خوشنویسی، مینیاتور و نقاشی نگارش یافته است، می‌تواند برای علاقه‌مندان رشته‌های هنری فوق‌الذکر آموزنده باشد و در عین حال جالب توجه هنردوستان واقع شود. شما در این کتاب با خاطرات خوش و زیبایی همسفر خواهید بود، از روزگار نه چندان دوری که توأم با حوادث تلخ و شیرینی بود.

همین انگیزه مرا برآن داشت که یادوارهای به پاس گرمی داشت و بزرگداشت استادان نام‌آور و هنرآفرین ما که با نیک‌نامی زیستند و با گمنامی به دیار فانی شتافتند، فراهم آورم تا یادشان را زنده بداریم و در راستای حفظ دستاوردهای هنری و فرهنگی آنان قدمی هرچند کوتاه اما هدفمند و مصمم برداریم. اینک مواردی را که بازگویی‌شان را لازم

دانستم به طور فشرده به محضر همه عزیزان هنردوست تقدیم می‌کنم.

آموزش روشهای مطبوعاتی

در این مجموعه، مصاحبه‌هایی آمده است که علاوه بر ارائه اطلاعات بنیادین در رشته‌ها و گونه‌های مختلف هنری، می‌تواند در فراگیری و آموزش روشهای رایج حرفه روزنامه‌نگاری، مشتاقان را یاری رساند تا هرچه بهتر و بیشتر از ظرایف و زمینه‌های آموزشی آن بهره‌مند شوند و بر دانش هنری و فرهنگی خود بیفزایند.

جمع‌آوری مقالات و گفت‌وگوها

سالهای طولانی قلم این حقیر در مطبوعات مهاجرت همکار و همراه هنرمندان بوده است. سیر تاریخی گفت‌وگوها و نوشته‌ها و یادبودها می‌رساند که در محیط هجرت و غربت باوجود نابسامانیها، نگرانیها و مشکلات متعدد، بازهم از یاد یار و دیار غافل نبوده و در راستای معرفی، حفظ و انتشار دستاوردها و ارزشهای هنری و فرهنگی و تجلیل از مقام و موقعیت هنرمندان هموطن زحماتی را با جان و دل پذیرفتم، در حالی که گاهی حتی جانم نیز در خطر بوده است.

موضوع دیگر جمع‌آوری آثار پراکنده در مطبوعات داخل و خارج کشور است که نویسندگان عزیز و دانشور مادر مقاطع گوناگون، مقالات و آثار درخور توجهی منتشر کرده‌اند. این آثار، تا جایی که در دسترس این جانب قرار گرفته است، انتخاب شده و در این مجموعه آمده است. اگر کوتاهی‌ای در این زمینه شده باشد، پیشاپیش از همه دوستان و همکاران معذرت و پوزش می‌خواهم. در مواردی هم در محتوای مقالات و نوشته‌ها بعضی مطالب یکسان به نظر می‌رسد که چاره‌ای نبود جز آن که تکرار شود.

گفت‌وگوهایی که در این مجموعه می‌خوانید، غالباً توسط خودم انجام شده است و به همین لحاظ، ضرورتی به ذکر نام گفت‌وگوکننده در

هر یک ندیدم. البته در مورد گفت‌وگوهای دیگران، کوشیدم که حداقل با ذکر نامشان در زیر عنوان، حفظ امانت کرده باشم.

چرا هنرمندان هری؟

شاید برای عده‌ای این ظن به وجود آید که چرا بیشتر از هنرمندان هرات تجلیل و یادبود شده است؟ آیا این عمل نوعی منطقه‌گرایی نیست؟ در پاسخ باید یادآورم شوم که اولاً به دیگر هنرمندان مطرح و معاصر هموطن کمتر دسترسی داشته‌ام، چون به علت سالهای طولانی جنگ و مهاجرت، ارتباطات ما کاملاً مختل و در موارد زیادی ناممکن بوده است. موضوع دوم این که مقام و موقعیت هنرمندان هرات در یک کتله میهنی، سیاسی مشخص یعنی افغانستان بررسی شده است و این عزیزان و دستاوردهایشان متعلق به ملت و کشور افغانستان‌اند و نه فقط هرات.

دارم امید که این نسخه تمام

که در او هست اسامی عظام،

بنماید به مددکاری غیب

پیش ارباب بصیرت کم‌غیب

محمد رفیع اصیل یوسفی

خزان ۱۳۸۳